



گزارش «وطن امروز» از تناقضات گفتمانی واشنگتن بعد از ۷ اکتبر

## جنگ غزه؛ پایان رؤیای آمریکایی

**نظم آمریکایی که موقعیتی هژمونیک در عرصه نظام بین‌الملل در چند دهه اخیر به دست آورده است بعد از جنگ غزه دچار یک فروپاشی بزرگ شده است که مثال آن توسط فرانسیس فوکویاما زده شد که آمریکای کنونی شبیه بنای زیبایی است که موریناها از درون آن رانابود کرده‌اند**

ایده «رؤیای آمریکایی» که آمریکایی‌ها چندین دهه با محوریت آن انواع و اقسام مانورهای سیاسی و تبلیغاتی را انجام داده‌اند و سعی داشته‌اند تصویری رویایی و آرمانی از کشورشان به جهانیان مخابره کنند، تا حد زیادی مخدوش شده و این مساله سبب شده فردی نظیر «فرانسیس فوکویاما» از اندیشمندان برجسته آمریکایی حوزه روابط بین‌الملل، به صراحت اعلام کند آمریکای کنونی شبیه بنای زیبایی است که موریناها از درون آن رانابود کرده‌اند و هر لحظه امکان فرو ریختن این بنای به ظاهر زیبا وجود دارد؛ موضوعی که همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شد، نتیجه اقدامات و سیاست‌های واشنگتن و آشکار شدن تناقض‌ها میان شعارهای اعلامی و رویه‌های عملی دولتمردان و دولت آمریکاست. از این رو، شاید یکی از عینی‌ترین جلوه‌های آشکار شدن این تناقض را بتوان در قالب عملکرد مخدوش دولت آمریکا با محوریت جنگ‌های اوکراین و غزه مشاهده کرد؛ ۲ رویدادی که به زعم بسیاری از تحلیلگران برجسته حوزه روابط بین‌الملل، نقاط عطف بزرگی در تاریخ روابط بین‌الملل محسوب می‌شوند و حامل تبعات و پیامدهای راهبردی هستند. در این چارچوب، به طور خاص ۴ مولفه از گزاره‌های ادعایی آمریکایی‌ها در چارچوب نظام بین‌الملل وجود دارد که رویکردهای دوگانه‌ای را با محوریت عملکرد دولت آمریکا در جنگ‌های غزه و اوکراین به نمایش گذاشته است؛ تناقضاتی که خسارت‌های خاصی را برای واشنگتن به همراه داشته و البته یک پرونده بزرگ را نیز برای آمریکا تداعی می‌کند که در ادامه به این مسائل به صورت جزئی پرداخته می‌شود.

■ **تناقضات گفتمانی آمریکا در نگاه به جنگ‌های غزه و اوکراین**  
۱- **حقوق بشر**

آمریکا سال‌هاست خود را اصلی‌ترین مدعی حقوق بشر در عرصه بین‌المللی می‌داند و البته در این رابطه تئوری‌پردازی‌های مختلفی نیز انجام داده و با تکیه بر اصول ادعایی خود در این حوزه، شمار قابل توجهی از دیگر کشورها و دولت‌ها را هم هدف حملات خود قرار داده و می‌دهد. فراموش نکنیم واشنگتن جنگ‌های عراق و افغانستان را نیز تا حد زیادی به بهانه‌های حقوق بشری انجام داد و این حوزه را یکی از اصلی‌ترین محورهای هژمونی جهانی خود و اثرگذاری بر اذهان انسان‌های مختلف در اقصی نقاط جهان تعریف کرده است. این

♦♦♦  
دولت آمریکا و البته برخی دیگر از دولت‌های غربی نظیر انگلیس به صراحت اعتراضات در حمایت از فلسطین را ناشی از تحریکات جریان‌های اسلامی توصیف کرده‌اند. این در حالی است که همین دولت‌ها دست به هر اقدامی در بحبوحه جنگ اوکراین زده و می‌زنند تا افکار عمومی بین‌المللی را علیه روس‌ها تحریک کرده و به واکنش وادار کنند. جالب اینکه در بحبوحه جنگ غزه، بیش از ۸۰۰ نهاد حکمرانی محلی در آمریکا و شهرداری‌های این کشور، از مردم غزه حمایت کرده و خواستار توقف فوری جنگ غزه شده‌اند؛ موضوعی که آن هم با بی‌اعتنایی دولت آمریکا روبه‌رو شده است

زیبای نهادهای بین‌المللی انجام می‌دهند؛ موضوعی که برخی تحلیلگران عرصه روابط بین‌الملل آن را به اوج‌گیری محذورات این کشور جهت اعمال قدرت مستقیم بر دیگر کشورها و بازتاب‌های منفی بین‌المللی آن مرتبط می‌دانند. از این منظر، آمریکا سعی داشته هم نوعی حاکمیت اخلاقی را برای خود نزد جهانیان ایجاد کند و هم ابزارهای میدانی و عملیاتی جدیدی را جهت پیشبرد دستور کارهایش در دسترس داشته باشد. با این همه، یکی از چالش‌های جدی و قابل توجه واشنگتن در پیشبرد این دستور کار خود این مساله بوده که با گذشت زمان، تناقضات درونی این جنس از حکمرانی آمریکایی در نظام بین‌الملل، آشکار و آشکارتر شده است؛ موضوعی که در سال‌های اخیر و به طور خاص پس از آغاز جنگ غزه، جلوه‌های عینی‌تری را نیز به خود گرفته و عملاً جهان و نظام بین‌الملل را بیش از هر زمان دیگری به پیچ تاریخی خودش نزدیک کرده است؛ پیچ تاریخی‌ای که در قالب آن همان‌گونه که «پل کندی» در کتاب «ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ» توصیف می‌کند، زمینه را برای افول نظم قدیمی و ایجاد یک نظم نوین جهانی فراهم می‌کند. البته شماری از اندیشکده‌های معتبر آمریکایی نیز معتقدند قطعاً آمریکا تا اواخر دهه ۲۰۲۰ میلادی، دیگر قدرت برتر جهان نخواهد بود. در شرایط کنونی،

پس از جنگ دوم جهانی، قدرت‌های غربی فاتح جنگ و به طور خاص دولت آمریکا، بنیان‌های یک نظم جدید جهانی را ایجاد کردند؛ نظمی که در قالب آن، سازوکارهای حکمرانی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی - اجتماعی و امنیتی دنیا تا حد زیادی پی‌ریزی شد و به طور خاص دولت آمریکا، ایفای نقشی محوری در این نظم را در دستور کار قرار داد و در قالب این نظم جدید، قدرت خود را تا حد زیادی افزایش داد و موقعیتی هژمونیک را در عرصه نظام بین‌الملل کسب کرد. این نظم چندین دهه است بر جهان و زیرسیستم‌های منطقه‌ای آن حاکم است و از ابعاد فکری - گفتمانی و همچنین جلوه‌های مادی قابل توجهی نیز برخوردار است. در این چارچوب، دولت آمریکا سال‌هاست با استفاده از استانداردهای تعریف شده از سوی خود و البته نهادهای بین‌المللی که مهندسی آنها را برعهده دارد، دست به تعریف خوب و بد در جهان می‌زند و آنطور که جورج بوش (پسر) پس از حادثه ۱۱ سپتامبر گفت، جهان را به نحوی می‌نگرد که گویی «جهانیان یا باید با آمریکا باشند یا در نقطه مقابل منافع این کشور کنشگری داشته باشند و حد وسطی هم در این معادله قابل تصور نیست». آمریکایی‌ها همان‌طور که گفته شد، بخش قابل توجهی از اعمال قدرت بین‌المللی خود را مدت‌هاست به واسطه و پوشش به ظاهر